

قلندران چهارپا

رد پای گربه‌ها

در شعر، داستان، نقاشی، سیاست،
مذهب، طب، سینما، علم

فریده حسن‌زاده (مصطفوی)

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۷

برای گربه از دست رفته ام

آن قلندر وارسته
آن زاهد خلوت گزین
آن درویش پشمینه پوش
که حافظ می فرمود، تو بودی، خود تو:
نه خانه ای به نام تو بود، نه اتومبیلی
و نه حتی کفش و کلاهی باقی ماند از تو
در کمد لباس هایی که نداشتی.

فقط چشم هایت می درخشند هنوز
در قاب خاطرات
و گنج گمشده را به رخ می کشند:
خرخر خوش آوای تو را
که از صدای سخن عشق خوش تر می پیچید
در شبها و روزهای دلشکسته من.

بانوی اول این گنبد دوار بودم به چشم تو
سر می ساییدی بر دامنم
و سایه وار از پی ام روان می شدی
برای سیراب شدن از دست و دلم؛
سرچشمه مانده های بهشتی ام می پنداشتی
حتی وقتی با گوش های خود می شنیدی
که چگونه فریادهای عاصی مادران داغدار
به دوزخی بدل می کنند بهشت زیر پایم را.

می دانم: دیگر هرگز بر نخواهی گشت اما
هربار که به خانه برمی گردم
دستت، کوتاه از دنیا
پراز حضور تو می کند قلبم را
بی هیچ اشارتی به جای خالی تو پشت در،
چشم به راه برگشتن من.

فهرست مطالب

۱۳	اشاره
۱۵	روایت قدیمی از خلقت گربه
۱۷	چرا خدا گربه آفرید؟ روایت گینس از خلقت گربه



رد پای گربه‌ها، قلندران چهارپا در سروده‌های شاعران

۲۱	کریستوفر اسمارت
۲۹	ادوارد لیر
۳۵	شارل بودلر
۴۱	کارل سندبرگ
۴۵	ازرا (عزرا) پاوند
۴۹	تی. اس. الیوت
۶۷	ادیت سودرگران
۷۵	مایکل جوزف
۷۹	خورخه لوئیس بورخس

۸۵	ژاک پره‌ور
۹۵	آرتور سیمور جان تسیموند
۱۰۱	استیوی اسمیت
۱۰۵	پابلو نرودا
۱۱۵	دبلیو. ایچ. اودن
۱۱۹	الیزابت بیشاپ
۱۲۳	هنری چارلز بوکوفسکی
۱۳۹	مارج پی‌یرسی



رد پای گربه‌ها، قلندران چهارپا
در آثار نویسندگان

۱۵۱	ژان ژاک روسو
۱۵۵	فرانسوا رنه دو شاتوبریان
۱۶۵	سر والتر اسکات
۱۶۹	الکساندر دوما
۱۷۳	ادگار آلن پو
۱۸۱	چارلز دیکنز
۱۹۱	ژول ورن
۱۹۵	چارلز دادلی وارنر
۲۱۱	لویس کارول
۲۲۱	مارک تواین
۲۳۹	جورج برنارد شاو
۲۴۷	آنتون چخوف
۲۵۷	هرمان هسه

۲۶۱	کارل ون وچتن
۲۶۷	ژان کوکتو
۲۷۱	میخائیل بولگاکف
۲۸۵	آلدوس هاکسلی
۲۹۵	ارنست همینگوی
۳۰۷	جورج اورول
۳۱۳	ساموئل بکت
۳۱۷	آلبر کامو
۳۲۵	دوریس لسینگ
۳۴۷	دن گرینبرگ
۳۵۱	هاروکی موراکامی
۳۶۳	هلن براون
۳۷۳	کارول دسپوس فوست
۳۷۷	گیلبرت کیت چسترتون



ردِ پای گربه‌ها، قلندران چهارپا
در خلوتِ نقاشان

۳۸۹	لئوناردو داوینچی
۳۹۳	ادوار مانه
۴۰۱	لویی وین
۴۰۹	هانری - امیل - بنوا ماتیس
۴۱۵	پابلو پیکاسو
۴۲۵	واندا گگ



رد پای گربه‌ها، قلندران چهارپا
در سیاست‌های سیاستمداران

۴۳۳	ناپلئون بناپارت
۴۳۷	ملکه ویکتوریا
۴۴۱	آبراهام لینکلن
۴۴۷	سر وینستون چرچیل
۴۶۳	آدولف هیتلر - بنیتو موسولینی
۴۶۷	ادلی استیونسن
۴۷۱	ناصرالدین شاه قاجار



رد پای گربه‌ها، قلندران چهارپا
نزد شخصیت‌های مذهبی

۴۷۹	حضرت محمد (ص): آخرین پیامبر الهی
۴۸۷	آیت الله عطاءالله اشرفی اصفهانی
۴۹۱	سید محمدحسین طباطبایی معروف به علامه طباطبایی
۴۹۵	آیت الله مرتضی مطهری
۴۹۹	کاردینال ریشلیو (عالیجناب سرخپوش)
۵۰۵	پاپ لئوی دوازدهم
۵۰۹	اسقف کاناپ ترل‌وال
۵۱۳	کشیش ویلیام رالف اینج
۵۱۷	پاپ بندیکت شانزدهم
۵۳۱	اسقف پیتر الیوت



رد پای گربه‌ها، قلندران چهارپا
در علم پزشکی و حرفه پرستاری

۵۳۷	فلورنس نایتینگل
۵۴۹	دکتر آلبرت شوایتزر
۵۵۷	دکتر لوئیس جی. کاموتی
۵۶۳	دکتر جیمز هریوت
۵۶۹	اسکار، پرستارِ واپسین لحظات



رد پای گربه‌ها، قلندران چهارپا
در هنر هفتم

۵۷۵	چارلی چاپلین
۵۸۱	مارلون براندو
۵۸۷	بروس لی



رد پای گربه‌ها، قلندران چهارپا
در خلوت دانشمندان

۵۹۷	آلبرت اینشتین
۶۰۳	نیکولا تسلا
۶۱۳	شیخ بهائی
۶۱۹	پروفسور سید محمود حسابی

اشاره

شمس الحق تبریزی می‌فرماید:

صدهزار موش گرد آیند، زهره ندارند در گربه بنگرند.

زیرا که هیبت گربه نگذارد که ایشان جمع باشند.

و گربه جمع است در نفسِ خویش.

و اگر جمع بودندی همهٔ موشان هم کاری کردند.

چند موش اگر فدای شدند، آخر گربه یکی را گرفتی، مشغول شدی،

آن یکی دیگر چشمش بکندی و آن دگر در سرش افتادی.

البته بکشتندیش. الا اگر نکشتندیش، باری، گریزان شدی.

الا همین است که خوفشان نگذارد که جمع شوند موشان

و گربه جمع است.

نیز شمس الحق تبریزی در جای دیگر می‌فرماید:

طاعت و عملِ رسول استغراق بود در خود-

که عمل، عملِ دل است

و خدمت، خدمتِ دل است

و بندگی، بندگیِ دل است

و آن استغراق است در معبودِ خود.

اما چون دانست که هر کس را به آن عملِ حقیقی راه نباشد

و کم کسی را آن استغراق مسلم شود،

ایشان را این پنج نماز و سی روز روزه و مناسک حج فرمود

تا محروم نباشند و از دگران ممتاز باشند و خلاص یابند-

و باشد که به آن استغراق نیز بویی برند.

اگر نه گرسنگی از کجا و بندگیِ خدا از کجا؟

و این ظواهر تکلیفات شرع از کجا و عبادت از کجا؟

همهٔ موشانِ خانهٔ دینِ محمد، خراب‌کنندگان بودند

اما گریگانند خدای را از بندگانِ عزیز

که پاک‌کنندگان این موشانند.



روایت قدیمی از خلقت گربه

وقتی خدا دنیا را آفرید، حیواناتی برای زیستن در آن خلق کرد و تصمیم گرفت به هریک از آنان هرچه می‌خواهند بدهد. حیوانات در برابر بارگاه الهی به صف ایستادند و گربه، آرام خود را به انتهای آن صف طولانی رسانید و منتظر ماند. خداوند به فیل و خرس قدرت عطا کرد؛ به خرگوش و آهو چالاکی؛ به جغد توانایی دیدن در شب؛ به پرنده‌ها و پروانه‌ها زیبایی ناب؛ به روباه زیرکی؛ به میمون هوش؛ به سگ وفاداری؛ به شیر شهامت و به سمور بازیگوشی. این ویژگی‌ها را حیوانات از خدا طلبیدند و خدا به آنها ارزانی داشت. سرانجام خدا به انتهای صف رسید و گربه را دید که در کمال شکیبایی منتظر نشسته است. «خب! خواسته‌تو چیست؟» چنین پرسید خدا از گربه.

گربه شانه بالا انداخت و گفت: «چیز خاصی نمی‌خواهم. هرچه باقی مانده که به کار کسی نمی‌آید مال من. مسئله‌ای نیست.»
 خدا گفت: «اما من پروردگار توانايم. سرچشمه پایان‌ناپذیر همه آنچه به حیوانات بخشیده‌ام.»

گربه با لحنی بی‌تفاوت گفت: «بسیار خوب. پس کمی از همه آنچه به همه حیوانات بخشیده‌ای به من مرحمت کن.»

خدا شلیک خنده را سر داد؛ مجذوب هوش و ذکاوت عظیم این حیوان کوچک شد و خواسته او را با افزودن ظرافت و لطافت به ویژگی‌های دیگر اجابت کرد.

علاوه بر این همه، گربه را مفتخر کرد به خرخری دلپذیر برای نرم کردن دل انسان تا این حیوان را در خانه‌اش پناه دهد و او را پذیرایی کند.
 خدا اما نقاب فروتنی را از چهره گربه برکشید و محرومش کرد برای همیشه از تظاهر به تواضع!



چرا خدا گربه آفرید؟ روایت گینس از خلقت گربه

مقاله جدیدی به کتاب «گینس»^۱ اضافه شده است که تعریف جدیدی از چگونگی آفرینش گربه می‌دهد:

آدم گفت: «خداوندا وقتی که در بهشت تو بودم هر روز کنار من بودی. اینجا روی زمین محروم مانده‌ام از احساس حضور تو. تنهایم و شک دارم دیگر دوستم داشته باشی.»

و خدا در جواب گفت: «نگران نباش. برای این که باور کنی هنوز رحمت من شامل حال توست، برایت همدمی می‌فرستم و او عطوفت مرا به تو یادآوری

۱. کتابی مرجع و دارای مجموعه‌ای از رکوردهای بین‌المللی است. این رکوردها شامل دستاوردهای انسان و پدیده‌های طبیعی هستند. کتاب رکوردهای جهانی گینس هر سال با اطلاعات جدید تجدید چاپ می‌شود.

خواهد کرد حتی وقتی که نمی‌توانی مرا ببینی. این همراه جدید، تو را همان‌طور که هستی قبول خواهد داشت و هر چقدر هم خودخواه یا بی‌مروت باشی به تو وفادار خواهد بود.»

و خدا سگ را آفرید و سگ راضی بود از بودن با آدم و برایش دم تکان می‌داد. خدا هم از راضی بودنِ آدم خوشحال بود. و همه چیز بر وفق مراد پیش می‌رفت تا این که یک روز فرشته نگهبانِ انسان، نزد خدا زبان به شکوه گشود و گفت: «خدایا وفاداری و اطاعتِ بی‌چون و چرای سگ، آدم را بسیار مغرور کرده است. دیگر خدایش را هم بنده نیست.»

و خدا گفت: «نگران نباش. برای آدم همدمی تازه خلق می‌کنم که با او هم‌خانه شود اما او را همیشه همان‌طور که هست ببیند. این مخلوق تازه، ضعف‌ها و سستی‌های آدم را به او یادآوری خواهد کرد، طوری که آدم، دست از فخر فروشی بردارد و حدِ خودش را بداند.»

و خدا گربه را آفرید. و گربه مطیعِ آدم نشد. و آن‌گاه که آدم در چشمان گربه می‌نگریست درمی‌یافت که دیگر اشرفِ مخلوقات نیست.

و به این‌سان آدم فروتنی آموخت.

و خدا خرسند گشت.

و آدم متعالی شد.

و سگ راضی گشت.

گربه اما همچنان در پی راه و روشِ خود بود بی‌آنکه برای کسی تره خرد کند.



رد پای گربه‌ها، قلندران چهارپا
در سروده‌های شاعران

از قرن هجدهم تا امروز





کریستوفر اسمارت
Christopher Smart

۱۷۲۲ – ۱۷۷۱



کریستوفر اسمارت نخستین فرزند پیتر اسمارت، مباشر اراضی ویلیام، ارل وین (در انگلستان) بود. تحصیلات ابتدایی را در میدستون گذرانید و سپس در دوره‌ام دوره دبیرستان را طی کرد.

وی تعطیلات تابستان را در Rabycastle به سر می‌برد و به خاطر اشعار زیبایی که می‌سرود از عنایت و محبت ارل وین که بعدها «ارل دارلینگتون» لقب گرفت، برخوردار شد. مقرری ثابتی از طرف هنریتا، دوشس کلپولند، به او تعلق گرفت که تا زمان مرگ دوشس به سال ۱۷۴۲ آن را مرتباً دریافت می‌کرد. وقتی وارد کیمبریج شد بیشتر وقت خود را در میخانه‌ها می‌گذرانید و به همین علت به شدت مقروض شد اما به‌رغم همه نابسامانی‌ها و آشفتگی‌ها از دانشجویان برجسته دانشگاه بود و سرآمد کلاس در درس فلسفه.

در ۱۷۴۷ از ترس طلبکارانش مدتی خود را در خانه حبس کرد. در مسابقات شعر کیمبریج برنده جایزه نخست شد و این جایزه را در سال‌های ۱۷۵۱، ۱۷۵۲، ۱۷۵۳ و ۱۷۵۵ به خود اختصاص داد.

یک نمایشنامه کمدی به نام «سفر به کیمبریج» هم نوشت که توسط همکلاسی‌هایش اجرا شد. در طی یکی از دیدارهایش از لندن با جان نیوبری ناشر آشنا شد و با دختر خوانده او، آنا ماریا کارین، پیوند زناشویی بست و

به این ترتیب شانس خود را برای ادامه تحصیلات و گرفتن مدرک به حداقل رسانید.

در سال ۱۷۵۰ با نشریه دانشجویی کیمبرج و جنگ آکسفورد همکاری داشت. در ۱۷۵۲ برای همیشه دانشگاه را کنار گذاشت اما نامش در دفتر دانشگاه باقی ماند تا بتواند در مسابقات شعر شرکت کند. در لندن با نام‌های مستعار مری میدنایت و پنت و نازل می‌نوشت.

از ۱۷۵۱ تا ۱۷۵۳ نیز سردبیری نشریه میدوایف (*Midwife*) را به عهده داشت و سپس به ترجمه آثار هوراس پرداخت که زحمت و وقت زیادی برد اما دستمزدی برای آن به او نرسید.

سال بعد سردبیری نشریه یونیورسال ویزیتر (*The Universal Visitor*) را پذیرفت که نویسندگان صاحب‌نامی همچون ساموئل جانسون برایش مطلب می‌نوشتند.

در ۱۷۵۱ نشانه‌های اختلال روانی در او بروز کرد که به توهمات مذهبی منجر شد و او را به تیمارستان کشانید. در همان‌جا بود که شاهکارهای خود «سروده‌ای برای داود» و نیایش‌واره‌ای برای گریه‌اش جفری را نوشت.

برای گربه‌ام جفری

زیرا من حرمتِ گربه‌ام «جفری» را نگاه می‌دارم.
 زیرا او بنده و وظیفه‌شناس و شاکرِ باری تعالی ست
 زیرا او با ظهورِ نخستین نشانه جلالِ الهی از سوی مشرق
 به آیین ویژه خود نیایش می‌کند.
 زیرا آیین او هفت بار حلقه زدن است بر گردِ خویش،
 در کمالِ ظرافت و مهارت.
 زیرا سپس خیز برمی‌دارد برای شکار طعمه،
 که نشانه رحمتِ الهی ست به خاطرِ نیایش او.
 زیرا با دویدن از پی دُم خود و لودگی کردن،
 سپاسِ قلبی خود را اظهار می‌دارد
 زیرا حرمتِ خود را نگاه می‌دارد تا همچون بنده‌ای وظیفه‌شناس،
 مشمولِ لطفِ الهی قرار گیرد.
 زیرا طاعات و عباداتِ خود را از ده طریق به انجام می‌رساند:
 زیرا اول این که با دقت می‌نگرد در پنجه دستانش مبدا پاکیزه نباشند،
 زیرا دوم این که با وسواس لیس می‌زند نشیمنگاهش را تا پاک پاک شود.
 زیرا سوم این که کش و قوس می‌دهد سرتاسر اندامش را
 با گشودنِ کاملِ پنجه دستانش.
 زیرا چهارم این که تیز می‌کند پنجه‌هایش را با فرو کردن در تنه درخت.
 زیرا پنجم این که سر تا پیش را می‌شوید.

زیرا ششم این که بعدِ شستشوی خود، سرشار از رضایت لم می‌دهد.

زیرا هفتم این که خود را می‌رھاند از شر کک‌ها،
مبادا آسیبی برسانند به سلامتی‌اش.

زیرا هشتم این که خود را به ستونی می‌مالد.

زیرا نهم این که از شرحِ وظایفِ خود آگاہ است

زیرا دهم این که به جستجوی روزیِ خود می‌رود

زیرا برای حفظِ حرمتِ خود و خدا،

حرمتِ همسایه‌اش را نیز نگه می‌دارد

زیرا اگر ماده‌گربه‌ای را در راه ملاقات کند

با مهربانی او را می‌بوسد و می‌بوید.

زیرا وقتی بر شکارِ خود چیره می‌شود، با او بازی می‌کند

تا فرصتی به او داده باشد.

زیرا موش، از دست‌دست کردن‌های او،

هفت‌بار امکانِ رھیدن می‌یابد

زیرا وقتی کارِ روزانه‌اش پایان می‌گیرد،

کار اصلی او بس جلدی‌تر آغاز می‌شود.

زیرا کشیکِ شبانهٔ خداست در برابرِ دشمن.

زیرا رو در روی سپاهیانِ تاریکی می‌ایستد

با سلاحِ الکتریسیتهٔ پوست و برقِ نگاهش.

زیرا می‌ستیزد با نیروهای اهریمنیِ مرگ،

زنده‌دلی و چالاکيِ سرشارش.

زیرا در نیایشِ سحرگاہیِ خود، خورشید را می‌ستاید

و خورشید نیز او را.

زیرا از طایفهٔ بیر است.

زیرا زیرکی و مودبگریِ مار را داراست

اما از سرِ خیرخواهی سرکوب می‌کند در خود.

زیرا اگر شکمش سیر باشد، آهنگِ شکار نمی‌کند،

و تا پا رویِ دمش نگذارند چنگ نمی‌زند.

زیرا سُکر به‌جا می‌آورد با خُرْخُر کردن،

آن‌گاه که دستانِ صاحبش او را می‌نوازند.

زیرا از خیرِ سرِ او کودکان، تیمارداری می‌آموزند.

زیرا هر خانه‌ای بی او، بی معنا

و هر نیایشی بی او بی‌روح است.

زیرا خداوند به موسی فرمان داد گربه‌ها را از یاد نبرد

به‌هنگام عزیمت فرزندانِ اسرائیل از مصر.

زیرا هر خانواده‌ای دست‌کم یک گربه با خود همراه برد.

زیرا در میان چهارپایان، او از همه ماهرانه‌تر به کار می‌برد

پنجهٔ دستانش را.

زیرا چالاکی او در دفاع از خود، نشانه‌ایست از

لطف و عنایتِ ویژهٔ پروردگار.

زیرا چالاک‌ترین موجود نژاد خود است

زیرا در اعتقادات خود پابرجا و تزلزل‌ناپذیر است.

زیرا آمیزه‌ایست از متانت و شیطنت.

زیرا نیک آگاه است که خداوند نجات‌بخشِ اوست.

زیرا چیزی شیرین‌تر از آرامش او هنگام استراحت نیست.

زیرا او بندهٔ مسکینِ خداست

و پس به راستی از سر احسان است که همواره او را «جفری بیچاره، حیوان زبان بسته» می خوانیم. زیرا سوگند می خورم به عیسی مسیح که جفری افضل است. زیرا زبان او بس مطهر است چندان که در چرخش شیوای خود هر چیزی را تطهیر می کند. زیرا رام است و می تواند نکات بسیاری بیاموزد. زیرا می تواند متین و متفکر در اطراف خود بنگرد، به نشانه تفاهم و سازگاری. زیرا می تواند با بردن و باز آوردن چیزها سخت کوشی و پرکاری خود را ثابت کند. زیرا می تواند با پرش از موانع، همت و جدیت خود را به نمایش بگذارد. زیرا می تواند با شنیدن نامش، سرسپرده و مطیع، به سمت صدا برود. زیرا می تواند خود را از بلندی به آغوش صاحبش بیندازد. زیرا می تواند تشنگی بطری را از حرکت باز دارد و دیگر بار آن را بغلتاند. زیرا منفور ریاکاران و پول دوستان است. زیرا گروه اول، بیمناک رسوا شدن اند. زیرا گروه دوم، ناتوان از بدل و بخشش اند. زیرا برای امرار معاش به هر دری می زنند. زیرا می توان روی او حساب کرد اگر نیازی به یاری او باشد. زیرا در مصر خوش درخشید. به خاطر خدمات ممتاز و منحصر به فردش. زیرا کشت و تار و مار کرد موش های هلاکت بار آن سرزمین را.

زیرا گوش‌هایش حساس‌تر از آنند که غافلگیر شوند.
 زیرا هوشیاری همیشگی جانش را مدیون همین گوش‌هاست.
 زیرا من با نوازش کردن او کشف کرده‌ام وزن الکتریسیته ساکن را.
 زیرا من نور خدا را به شکل جرقه و روشنایی، گرداگرد او دیده‌ام.
 زیرا الکتریسیته ساکن ماده‌ایست مینوی که
 خداوند آن را از بهشت گسیل می‌دارد
 برای حفظ جان انسان و حیوان
 زیرا گونه‌گونی حرکاتش، نشان رحمت خداوندیست
 زیرا اگرچه ناتوان است از پرواز،
 اما بس ماهر است در صعود کردن.
 زیرا جد و جهد حرکات او بر نطع زمین،
 از هر چارپای دیگری بیش است.
 زیرا هنگام سقوط
 می‌تواند روی پنجه دستانش فرود آید.
 زیرا می‌تواند شنا کند در صورت خطر.
 زیرا خزیدن نیز می‌تواند.



ادوارد لير
Edward Lear

۱۸۱۲ – ۱۸۸۸



ادوارد لیر هنرمند و تصویرگر و شاعر طنزپرداز مجموعه «چرندیات» است. کتاب طنز این هنرمند انگلیسی در زمان حیاتش بسیار محبوب بود اما حدود صدسال بعد بود که آکادمی سلطنتی یک نمایشگاه اختصاصی از آثار هنری لیر برگزار کرد و مقام او را به عنوان چهره‌ای ماندگار پاس داشت.

«چرندیات» که در سال ۱۸۴۶ منتشر شد نشان‌دهنده صدای واقعی کلمات و کاربرد آنها در شعر انگلیسی است. او با این اشعار خوانندگان را شگفت‌زده کرد و سخن گفتن از وقایع سیاسی و اجتماعی را به زبانی سهل و ممتنع رواج داد. چه بسا دهخداى خودمان که در تبعید، سفری هم به لندن داشته تحت تأثیر ابتکار این شاعر خلاق نام طنزهای سیاسی - اجتماعی خود را «چرند و پرند» نهاده باشد. روش شعری لیر که لیمریک نام گرفته است سال‌ها پس از درگذشت او با شعرهایی از شاعران معاصر که به موضوع‌های مختلف - از استیو جابز گرفته تا تشکیلات زیرزمینی لندن - می‌پردازند، زنده مانده است. در قرن بیستم، شاعران مدرنی چون اوگدن نش (Ogden Nash) لیمریک را ادامه داده و مخاطبان بیشتری برای شعر امروز جذب کرده‌اند. با این‌که مجموعه طنز «چرندیات» ادوارد لیر حاوی اشعار زیادی است، اما «جغد و گربه» ماندگارترین سروده اوست که با طرح‌هایی از خود او مزین شده است.

داستان از این قرار است که:

جغد و گربه‌ای به هم دل می‌بازند و برای این که بتوانند به عقدِ هم درآیند ناچار از ترکِ زادگاهشان می‌شوند جایی که در آن ازدواج بین کسانی که هم‌نوع و هم‌طبقه نیستند مجاز نیست و قانونِ نانوشته می‌گوید: «کبوتر با کبوتر باز با باز». دو عاشق قایقی می‌سازند و به دریا می‌زنند و راهی آن سوی مرزها می‌شوند. توشهٔ راهشان تکه‌نانی‌ست و پولی اندک. آنها در عوض، آسمانِ پرستاره را بالای سر خود دارند و جغد گیتار می‌نوازد و از زیبایی چشم‌های گربه ترانه‌ها می‌خواند و گربه نیز از زیبایی ترانه‌های یار می‌گوید اما به اقتضای طبیعت زنانه‌اش بیشتر از جغد نگران آینده است و این که مبادا قصد آنها برای بستن پیوند زناشویی در سایهٔ راز و نیازهای عاشقانه کم‌رنگ شود. این است که به جغد یادآوری می‌کند مدت‌هاست بر آب‌ها سرگردانند و باید به فکر یافتن حلقه و انجام مراسم ازدواج باشند.

سرانجام بر ساحلی دوردست خوکی را پیدا می‌کنند که حلقه‌ای بر بینی دارد و از او می‌خواهند آن را به آنها بفروشد و خوشبختانه خوک می‌پذیرد و به این سان جغد و گربه درست روز بعد ازدواج می‌کنند و جشنِ عروسی را بر بلندتپه‌ای به‌راه می‌اندازند و شام را با چنگکی شیک‌تر از قاشق آدم‌ها نوش جان می‌کنند و آن‌گاه زیر نورِ ماه در آغوش یکدیگر می‌رقصند و می‌رقصند و می‌رقصند.



کسانی که درباره زندگی ادوارد لیر تحقیق کرده‌اند به‌جای خانواده و زن و فرزند فقط اطلاعاتی درباره گربه معروف او فوس (Foss) یافته‌اند. می‌گویند ادوارد لیر چنان به این گربه دلبسته بود که وقتی ناگزیر از نقل مکان شد، خانه جدیدش را عین خانه قبلی‌اش ساخت و اسباب و اثاثیه را عیناً در همان جای همیشگی قرار داد تا در دل گربه عزیزش آب از آب تکان نخورد. فوس گربه زیبایی نبود. حداقل طرح‌هایی که ادوارد لیر از گربه‌اش کشیده او را با دم‌کنده شده و چشم‌هایی لوچ و مشنگ نشان می‌دهد، مثل این یکی:



فوس در هفده‌سالگی مرد و مراسم تدفین باشکوهی از سوی ادوارد لیر برایش ترتیب داده شد. شاعر دوماه بیشتر دوری گربه‌اش را تاب نیاورد و از پی او عازم دیار باقی شد.

این شاعر طنزپرداز که در یک خانواده طبقه متوسط در روستایی کوچک متولد شده بود، بیشتر تحصیلات خود را در خانه گذراند زیرا از آسم و برونشیت و افسردگی و صرع رنج می‌برد. او پس از جدا شدن از خانواده در پانزده‌سالگی کوشید با ساختن صفحه‌های رنگی، نقاشی روی بادبزن و گاهی هم به تصویر در آوردن بیماری‌ها برای پزشکان و بیمارستان، درآمدی کسب کند. وی با سفر

به کشورهای مختلف و ادامه کار تصویرگری، خود را به عنوان هنرمندی قابل
اعتنا مطرح کرد.



طرح ادوارد لیر از خود و گربه اش در سال های آخر عمر

گوگل به مناسبت دویستمین سالگرد تولد او لوگوی خود را با طرحی از
شعر گربه و جغد او مزین کرد:

